

تاریخ تا کنون تردیدی برایم حاصل شده است. نظر بکمال علاقه ای که بحسن روابط با کشور عزیز همسایه دارم عین آن را با پاسخ می که از طرف انجمن ادبی کابل در ذیل مقاله من داده اند و همچنین نامه ای که استاد معظم آقای محمد قزوینی همان اوقات از پاریس در آن خصوص بنکارنده نوشته بودند در ذنبال همین مقاله درج می کنم. قصد از انتشار مکتوب استاد دانشمند آقای قزوینی و جواب بلیغ و متین انجمن ادبی کابل اینست که افکار دانشمندان دو کشور را که با نکارنده درازوم حسن تفاهم فیما بین و حفظ اصول برادری و یک جهتی متفقند در تاریخ ثبت کنم.

دکتر افشار

نامه سرگشوده

(بقلم مدیر مجله)

ایران و افغانستان از لحاظ وحدت تاریخی و سیاسی

آقای مدیر محترم انجمن
ادبی کابل:

نامه گرامی و شش شماره از سال دوم مجله نفیس «کابل» را که ارسال فرموده بود دیدرسید. کمال تشکر را از این لطف دارم. تأسیس انجمن ادبی و طلوع مجله شریفه را که ناشر افکار آنست صمیمانه تبریک گفته، دوام و توفیق هر دو را آرزو مندیم. در قبال تقاضائی که فرموده اید شرح ذیل را نوشته تقدیم می کنم.



اعلی حضرت محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان

یک روح در

دو بدن

باور بفرمائید که اینجانب افغانستان را تقریباً باندازه ایران دوست میدارم و معتقدم که ایرانی و افغانی هر چند سیاسته تشکیل دو دولت مستقل میدهیم ولی : حقیقت يك ملتیم در قالب دو مملکت و يك روحیم در دو بدن . همانطور که شما در مراسله خود اشاره کرده اید «بالاخص در حالی که شرکت تژاد و زبان و تاریخ ادبی افغانستان و فارس را بهم آمیخته امروزه حساسین مملکتین باید معنادست بدست هم داده و برای پیش بردن زبان فارسی در ممالک آسیای وسطی سعی ورزند .»

شما در ضمن عبارت جامع خود يك نکته را نا گفته گذاشته اید و آن وحدت تاریخ سیاسی دو کشور است تا پایان شاهنشاهی نادر شاه افشار که از آن پس رشته وحدت سیاسی مابوسیله تشکیل دو دولت مستقل از هم گسیخته شد . من برخلاف تصور بعضی باین گسیختگی اهمیتی نمینهم و این دو کائگی سیاسی را در وحدت حقیقی فیما بین مؤثر نمی شمارم ، زیرا همانطور که بودن افغانستان و ایران در دو طریقه مذهبی تأثیر مخالفی در وحدت تژاد و زبان آنها ندارد همین طور از اینکه دارای دو دولت ، یعنی دارای دو اداره مستقل سیاسی ، هستند تغییری در بیکانگی آنها از جهات دیگر نمی دهد . من اصلاً این مقاله را در همین زمینه مینویسم و تقاضا دارم نویسندگان محترم افغانستان هم نظرهای خود را بنسکارند .

علاوه بر اینکه شما این حقیقت مسلم را در عبارت خود مسکوت گذاشته اید در خلال سطور مجله کابل نیز مشاهده میشود نویسندگان محترم آن مجله ساعیند تاریخ سیاسی و ادبی ایران و افغانستان را که تا انقراض شاهنشاهی نادر شاه کاملاً بهم آمیخته و یکی است از هم جدا کنند . اینکار بنظر من نه صحیح است و نه لازم ، نه مفید است و نه قابل قبول . در صفحه (۶۰) بعد (شماره ۱۳) مجله نوشته شده : «در دوره اسلام بعلاوه

سلسله مشهور سامانیان بلخ خانواده های شاهنشاهی طاهریان هرات و صفاریان سیستانی پیشتر از غزنویها به تشکیل دولتهای افغانستانی پرداخته اند یمن الدوله محمود زابلی سلطان معروف افغانستان بعدها به توسعه حدود پرداخت و بخارا و خوارزم را با ولایات اصفهان ، ری و همدان مسخر و ضمیمه شاهنشاهی افغانستان نمود شاهنشاهی

غزویان قسمت بزرگ هندوستان را مسخر و دیانت اسلامی را با مدنیت افغانیه در آنجا ترویج نمود. غزویها زبان ادبی افغانستان (فارسی) را به هندوستان ارمغان بردند و صدها نفر علما و فضلا و شعرای افغانی در آن سرزمین بنشر علوم و معارف و ادبیات افغانی مشغول گردیدند.

این مسئله مورد انکار نیست که بعضی از سلطنتهای ایران بعد از اسلام در خارج حدود ایران کنونی در ماوراءالنهر یا افغانستان تشکیل شده و حتی اغلب شعرای بزرگ فارسی زبان در اطراف مملکت امروزی ایران پرورش یافته اند، مانند ملای روم، نظامی گنجه، عنصری بلخ، سنائی غزنه و غیره، من خود در کتاب (سیاست اروپا در ایران) که دوازده سال پیش^(۱) در برلین طبع شده در صفحه (۱۹۰) افغانی بودن سلطان محمود را تصدیق داشته ام، هر چند عثمانیها مدعیند که سلطان مذکور چون از غلامزادگان ترک بوده نه ایرانی است و نه افغانی. بهر حال از اهل افغانستان بودن محمود و در آن کشور مقر سلطنت داشتن او ملازم با آن نیست که امپراطوری بنام «شاهنشاهی افغانستان» وجود خارجی داشته است. با این منطق تاجیکهای ترکستان هم ممکن است «شاهنشاهی تاجیکستان» اختراع کنند... بعضی از مندرجات مجله شریفه خود این معنی را روشن میکند. در صفحه ۹۴ شماره ۱۵ نکاشته شده: «کلمه افغان در اوائل ظهور اسلام بقبائل چندی از افغانان غور اطلاق میشد و در مورد شعبه ابدالی پختانه مستعمل و در قرن شش هجری در مقابل قبائل خلیج اسم افغان بتواتر مذکور گردید تا آنکه اسم عمومی پختانه ها شد و بالاخره در قرن ۱۸ مسیحی نام ملی افغانستان قرار گرفت.»

در صفحه ۴۱ شماره ۱۵ بعضی از اشعار قصیده غزای عنصری (از اهل افغانستان)

ملك الشعراى دربار غزنوى در قوتوحات سلطان محمود بمطلع ذیل مندرج است:

«ایا شنیده هنرهای خسروان بخیر»

«بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر»

و در این شعر اورا «شاه ایران» خوانده میگوید:

«ور از هیاطله گویم عجب فرومانی»

«که شاه ایران آنجا چگونه کرد سفر»

همانطور که ایتالیاییهای امروز نمیگویند و نمیتوانند بگویند «امپراطوری ایتالیا» بجای «امپراطوری روم» یا «تاریخ و تمدن ایتالیا» بجای «تاریخ و تمدن روم»، و حال آنکه دولت امروزی ایتالیا وارث قسمتی از روم قدیم است و شهر روم مرکز قیصره مقرر سلطنت ایتالیاست، همینطور هم افغانها نباید شاهنشاهی ایران را شاهنشاهی افغانستان بنامند، حتی ایران هم نباید خود را تنها وارث امپراطوری ایران قدیم بداند. ایران و افغانستان دو فرزند يك پدر هستند که تا پدر آنها میزیست زندگانی مشترك داشتند و اینک هم که مستقل شده در افتخارات اجدادی با یکدیگر شریکند.

شهر ری، در دامنه البرز کوه، خراب شده و تقریباً بجای آن طهران امروز مهمترین شهر ایران است. محمد زکریای رازی طبیب از اهل این شهر و در چند صد سال پیش اینجا سکونت داشته است. آیا جایز است که امروز طهرانها او را (دکتر محمد خان زکریای طهرانی) بنامند؟

عثمانیها بی باکانه این قسم تحقیقات ادبی «من در آوردی» دارند، مثلاً مولوی، خاقانی، نظامی و غیره، را چون در نواحی که امروز در آنجا ترکی تکلم می شود میزیسته اند، تورانی مییندارند و حتی زردشت را هم ترك میدانند! آنها بواسطه فقر ادبی و عادت و خوی ترکیتازی است که دست چپاول بافتخارات دیگران دراز کرده اند!



حکما و شعرای بزرگ مانند ابوعلی سینا، فردوسی، خیام، سعدی، خواجه نصیر، عنصری، حافظ، سنائی و غیره از مفاخر مشترك ما هستند و شایسته نیست بتصور اینکه عنصری بلخی است یا سنائی غزنوی و شهر بلخ و غزنه در افغانستان واقع است ایرانها آنها را از کمال الدین اسمعیل یا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی عزیزتر بشمارند، یا افغانها چون سعدی و حافظ شیرازی هستند آنها را باندازه حنظله باد غیسی یا حقوری هروی گرامی ندارند! چه، این بزرگان همه در زمانی میزیستند که ایران و افغانستان

یکی بوده و تشکیب شاهنشاهی ایران را میداده، یا اگر سیاسته مجزای از هم بوده بواسطه سلطه اجانب بر آنها یا ملوک الطوائفی امرا و موقتی بوده است، برخلاف امروز که هر دو دارای سلطنت آریائی نژاد مستقل ملی هستند. این طور دوگانگی سیاسی با وحدت سیاسی در نظر نگارنده از لحاظ دیگر چندان فرقی ندارد، زیرا هر دو مملکت برای يك مقصود که ترویج زبان فارسی و عظمت تاریخ و ادبیات مشترك باستانی و حفظ نژاد مشترك در برابر خطر زرد (تورانی) باشد کار میکنند، و همین اشتراك در تاریخ گذشته و وحدت در آمال آینده کافی است که دو ملت را برای همیشه برشته یگانگی متصل و محکم نگاهدارد و بعلاوه اشتراك مساعی دو دولت را نیز در مسائل سیاسی و اقتصادی الزام کند.

با این نظر، اختلاف اینکه ابوعلی و سنائی یا سید جمال الدین از اهل ایران بوده‌اند یا افغانستان از میان برداشته خواهد شد و این بحث بهمان اندازه جایز شمرده می‌شود که امروز در خود ایران راجع باینکه صائب تبریزی است یا اصفهانی، نظامی گنجویست یا قمی، وحشی کرمانی است یا یزدی بحث می‌شود، یعنی بحث ادبی و علمی نه مناقشه سیاسی.

هم در رساله انجمن ادبی و هم از مجله کابل آشکار است که ادبای افغانستان

فارس یا ایران؟ اصرار دارند مملکت امروزی ایران را «فارس» بنامند. بنظر من اینکار

هیچ لزومی ندارد، از طرف دیگر عیبی و ضرری هم نخواهد داشت.

فارس در اصطلاح امروز خود ایرانیان اسم یکی از ایالات جنوبی ایران است که در زمان هخامنشیان و غیره کانون شاهنشاهی ایران بوده و بزبانهای اروپائی با تغییر لفظ اسم مملکت امروزی ایران شده است (۱) عیبی که میتواند داشته باشد اینست که در زبان و ادبیات مشترك يك اختلاف بزرگ ایجاد خواهد نمود و نتیجه‌ای که از آن منظور است درست روشن نیست. شاید برای آن باشد که چون افغانستان در تاریخ سیاسی و ادبی ایران بزرگ شرکت و سهم عمده دارد ادبای افغان تصور نموده باشند که اطلاق کلمه ایران به مملکت امروزی ایران سبب آن شود که انتساب رجال سیاسی و ادبی نامی (که وطن خاص آنها افغانستان و وطن عام آنها ایران کبیر بوده) بنام ایران از افتخارات خاصه افغانستان بکاهد و تصور شود که این مفاخر منحصرأ متعلق بایران امروز است. این فرض بظناست، نه ایرانیها چنین ادعائی دارند و نه دیگران چنین تصویری میکنند. هیچ مانعی ندارد

(۱) بزبان فرانسه (پرس) Perse. بزبان انگلیسی (پرشیا) Persia. آلمانی (پرزین) Persien

ایتالیائی (پرشیا) Persia و قس علیهذا

که يك اسم خاص دارای يك یا چند معنی باشد ، مثل اینکه کابل و اصفهان هم اسم شهر است و هم اسم ولایت ، لو کزامبرک و مکزیکو بزبان انگلیسی هم نام مملکت است هم نام شهر . حتی وقتی گفته میشود (امریکا) در اصطلاح هم بمعنی یکی از دول امریکاست (حکومت دول متحده امریکای شمالی) و هم اسم قاره یا بر امریکاست که مشتعل بر امریکای شمالی مرکزی و جنوبی است . همینطور اگر کلمه ایران هم دو یا چند معنی داشته باشد چه اشکالی دارد؟ فرنگی‌ها دولت امروز ایران را از آنجهت بتلفظت مختلف خود (فارس) می نامند که این مملکت را باقیمانده و مهمترین وارث شاهنشاهی پارس قدیم (Empire des Perses) که مشتمل بر ایران و افغانستان هر دو بوده می دانند پس اگر مقصود ادبای افغان از استعمال کلمه فارس بجای ایران این باشد که ایران بزرگ باستانی غیر از ایران کوچک امروزی است با تغییر اسم آن بفارس این منظور حاصل نمی شود ، زیرا پارس و ایران بطوری که شرح داده شد در حقیقت يك مفهوم دارد ، همچنانکه زبان فارسی نیز نه بمعنی لهجه ایالت فارس و نه بمعنی لسان مملکت امروزی ایران است ، بلکه مقصود از آن زبان ادبی همه ایرانی نژادان از ایرانی و افغانی و تاجیک و بلوچ و کرد و غیره میباشد و گر نه همانطور که شما در افغانستان زبان محلی (پشتو) دارید در ایران هم زبانهای محلی (لری) (کردی) (گیلکی) (مازندرانی) (بلوچی) (گبری) و غیره داریم که هر يك نسبت بزبان ادبی فارسی همان تفاوت را دارد که (پشتو) نسبت بفارسی داراست .

با اینکه بهترین ادبیات فارسی پیش از اینکه در پارس یا ایران نوشته شود در افغانستان نوشته شده و بعضی از فصیحترین شعرای فارسی زبان آن عصر اهل این مملکت بوده اند هیچ بغیال شما نگذشته است که اسم زبان فارسی را تغییر داده آنرا زبان افغانی بگوئید بفرض آنکه اگر گفته شود شعرای فارسی زبان تصور رود در میان آنها افغانستانی نبوده اند . البته این کار عاقلانه ای بوده است و هر گز هم چنین تصویری نخواهد شد . با اینکه اسم این زبان فارسی است شما آن را بحق زبان ادبی خود میدانید و بسیاری از بزرگتر گویندگان این زبان هم همشهریان شما بوده اند بهمین دلیل هیچ مانعی ندارد که شما سلطان محمود و عنصری را که از اهل افغانستان بوده اند شاهنشاه و ملک الشعرای ایران بدانید ، یعنی ایران بزرگی که مشتمل بر افغانستان و ایران هر دو بوده است . تمام این بزرگان دارای دو وطن بوده اند ؛ وطن خاص ؛ (افغانستان) و وطن عام ؛ (ایران) . من بیش از این در این زمینه بسط مقال نمیدهم و یقین دارم با تفکر زیادتری راضی نخواهید شد که بی هیچ فایده و لزوم چنین اختلاف بزرگی در میان ببقند .



« ایران کبیر » اگر ادبای افغان میخواهند ، همانطور که وارث تاریخ سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه شاهنشاهی ایران باستان افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند ، از اینکه نام « ایران » را برادر بزرگتر بارت برده سوء تفاهمی بتصور انحصار وراثت او در مابقی ترک روی ندهد ، بجای آنکه اسم برادر را تغییر داده (فارس) بخوانند

شاهنشاهی ایران قدیم را که جامع هردو مملکت است « ایران کبیر » بنامند. و کرته کجا شایسته است که ما ابوشکور بلخی را از خود ندانیم یا شاماداروش هخامنشی و نوشیروان ساسانی را خارجی تصور کنیم، یا هردو رودکی بخارائی را ترکستانی بدانیم، یا بر سر فرخی سیستانی متازعه کنیم؟ (درجمله شریفه این شاعر را از شعرای افغانستان شمرده‌اید). خیر! ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی نازمان انقراض سلطنت نادرشاه افشار شریک هستیم، اعم از اینکه مردان سیاسی و ادبی در اینطرف جبال خراسان زیسته‌اند یا آنطرف و نباید دوگانگی قائل شده یک تاریخ سیاسی و ادبی با اسم فارس و یک تاریخ سیاسی و ادبی بنام افغانستان تدوین نمائیم. امیراصوری هخامنشی و ساسانی که شاهنشاهان آن پارسیان بودند یا شاهنشاهی محمود غزنوی که مقر او افغانستان بود هر سه شاهنشاهی ایران کبیر است. اگر اشرف و محمود از افغانستان باصفهان آمده سلسله سلاطین صفوی را منقرض کردند یا اگر نادرشاه اصفهان را از افغانها تخلیه کرد و قندهار را گرفت اینها را باید از قبیل جنگهای داخلی در ایران کبیر دانست، وقتی معتقد شدیم که همه این اشخاص از بزرگ و کوچک متعلق بایران کبیر هستند دیگر لازم نخواهد شد که مثلا مجننه کابل منوچهری دامغانی را با اینکه شهادت این شعر، سوری تاج عمرانیان هم بدین سان بیامد منوچهری دامغانی او خود را دامغانی میدانند (منوچهری بلخی) بنگارد (صفحه ۲۱ شماره ۱۸ سال دوم کابل) یا سید جمال‌الدین اسدآبادی را با اینکه مدتی از فوت او نگذشته واقوام خیلی نزدیک او (خانواده جمالی) در اسدآباد (همدان) مقیمند افغانی بنویسند. یا فلان مجننه ایرانی بنخواهد از افتخارات خاصه افغانستان چیزی بنفع اختصاصی ایران بکاهد.



در دنیا بعضی اصطلاحات سیاسی است که مفهومی مختلف و معانی خاص دارد. مثلا «پان اسلام» یعنی اتحاد اسلام «پان ژرمانیسم» (اتحاد آلمانها) «پان تورانیسم» (اتحاد تورانیان) «پان امریکانیسم» (اتحاد امریکاییان) «پان اسلام» (اتحاد اسلامها) «پان عربیسم» (اتحاد اعراب) و غیره هر یک معنای مخصوص بخود دارد که در موارد دیگر صدق نمی‌کند. «پان ایرانیسم» یا اتحاد ایرانیان هم بعقیده من یک معنی خاص دارد. همه بالاخره یک جهت مشترک دارد و آن لزوم اتحاد است؛ گاهی اتحاد مذهبی، وقتی اتحاد سیاسی، زمانی اتحاد نژادی و قس علیهذا. مقصود آنکه همیشه و در همه جا منظور از این «اتحادها» یا «پانها» در تحت یک حکومت و یک اداره سیاسی قرار دادن دولتها و ملت‌های مختلف نیست. مثلا وقتی گفته شود «پان امریکانیسم» مقصود اتحاد کلیه ملل و دول امریکاست در برابر نفوذ اقتصادی باسیاسی غیر امریکائی و این فکر دنباله عقیده (منروئه) Monroë معروف است که گهت «امریکا مال امریکائیها میباشد» والا «اتحاد امریکاییان» بمعنی یکی شدن ملت‌های دول مختلف امریکا قابل قبول نیست زیرا در قاره امریکا ملل از نژاد و طوایف و مذاهب و زبانها و عادات و اخلاق گوناگون [انگلو ساکسن - ژرمن اسپانیول - پرتغالی و غیره] وجود دارد. یا از «اتحاد اسلامها» که عبارت از روسها - لهستانیها

« پان ایرانیسم » یا اتحاد ایرانیان

چکها - اسلواکها - بلغارها - صربها - کرواتها - اسلونها و غیره هستند و اکنون تشکیل پنج شش دولت مستقل با سیاستهای مختلف میدهند مقصود وحدت سیاسی و در تحت يك حکومت قرار گرفتن آنها نیست که غیر منطقی و غیر عملی است ، همچنین مقصود از « یان اسلامیسیم » یکی شدن عالم اسلام از لحاظ تشکیلات سیاسی نمیباشد ، زیرا مسلمانان عالم عبارت از ملل مختلف و مرکب از نژادها و دارای السنه گوناگون هستند : عرب ، ایرانی ، افغان ترک ، مصری و غیره ... خلاصه ، نتیجه از این مقدمات آنکه وقتی من خود را طرفدار « یان ایرانیسیم » معرفی میکنم منظورم اتحاد کلیه ایرانی نژادان (فارسیها - افغانها - آذری ها - کردها - بلوچها - تاتها - تاجیکها - پارسی ها و غیره) است برای حفظ عظمت و احترام تاریخ چند هزار ساله مشترک و زبان ادبی و ادبیات مشترک و برای اشتراك مساعی در برابر خطر های نژاد های تورانی و سامی و غیره که از اطراف تهدید میکنند ، یعنی همه « ایرانی » نژادان باید بدانیم که کما بیش مواجهیم با خطر زرد ، ما مستقیماً از طرف مغرب و شما از جانب شمال ، بعضی هم تا نیمه در این سیلاب هولناک فرو رفته ایم . شما شاید امروز باندازه ما احساس خطر نمیکنید ، یعنی فعالیت دشمن در جناحی که شما واقفید کمتر میباشد . لیکن البته نباید غافل شوید ، زیرا خطر نژادی شما از طرف شمال چون آتش پنهان در زیر خاکستر است . اگر بتاریخ مراجعه کنید همیشه از همان جانب بوده است که تورانها و مغولها سرازیر شده آسیای وسطی را با آتش و خون کشیده اند . بعلاوه وقتی شما و ما دانستیم که در نژاد و زبان و تاریخ و ادبیات شریک هستیم این چهار چیز مشترک ما را دشمن در هر کجا مورد تعرض قرار دهد ولو در ممالک بیگانه چنان است که مستقیماً با حمله کرده باشد . مگر وقتی عثمانی ها می گویند مولوی یا سلطان محمود غزنوی ترک بوده اند شما و ما هر دو بیک اندازه متعجب نمی شویم ؟ پس کاملاً روشن است که ما و شما هر دو منافع مشترک حیاتی داریم که برای حفظ آنها مساعی مشترک لازم است و این لزوم اشتراك مساعی است که من آنرا « یان ایرانیسیم » می نامم . نباید تصور برود که با این عنوان این عقیده را دارم که تمام طوایف « ایرانی » نژاد باید تشکیل يك وحدت سیاسی یعنی يك دولت بدهند . نه ، این عقیده را در سایه دو دولت هم می توان داشت و فارس و افغان ، کرد و لر کابلی و هراتی ، تات و تاجیک ، گیلک و بلوچ ، آذری و مازندرانی همه می توانند بیک اندازه دارای این عقیده باشند . قدر مشترک وحدت ما یگانگی نژاد ، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراك در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل از اهم عوامل وحدت ملل بزرگ است . از تمام عوامل عامل کم اهمیت تر عامل سیاسی و جغرافیائی است ، یعنی ولو اینکه يك ناحیه جغرافیائی بزرگ مانند فلات ایران بچند قسمت سیاسی تقسیم شده یا افراد يك ملت بزرگ مثل بنی اسرائیل بقسمت های مختلف عالم پراکنده باشند هیچیک از اینها تأثیری در ملیت و وحدت آمال ملی ندارد . یهودی ها هر کجای عالم پراکنده باشند در حقیقت تشکیل يك ملت و يك ملیت میدهند و لو تابع دولتهای مختلف باشند و وقتی حزب « سینیسیم » ایجاد می شود در هر جای دنیا شعبه دارد و غیر از جهود کسی « سینیسیت » نمی شود ، یا همانوقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانها تابع روس و آلمان و اطیش بودند معهداً ملت لهستان و ملیت لهستانی وجود داشت ، یا